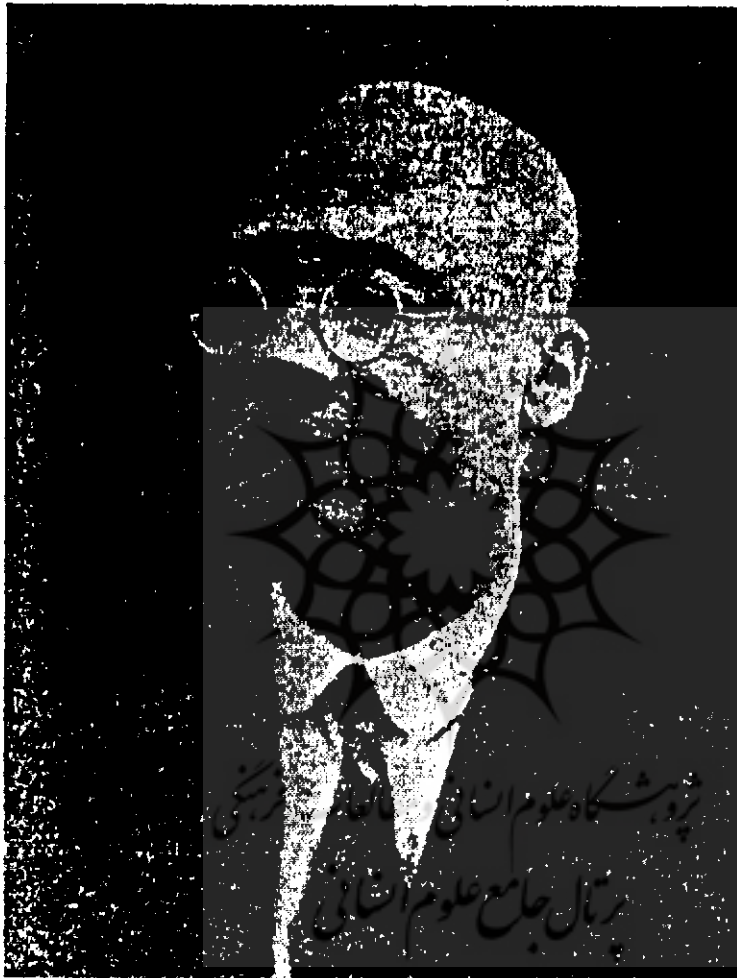


در مجلس یادبود

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر

و مرحوم حسنعلی مستشار



مرحوم دکتر سید ولی الله نصر

مجلس یادبود مرحوم دکتر سید ولی الله و مرحوم حسنعلی مستشار که
هر دو از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بودند روز دوشنبه سیزدهم
اسفند ۱۳۲۴ در تالار فرهنگستان تشکیل یافت . نخست جناب آقای
بهار وزیر فرهنگ جلسه سوگواری را با بیانی مؤثر افتتاح فرمودند که :

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر و مرحوم حسنعلی مستشار هر دو از فضلا و
دانشمندان نامی و از ارکان ادب کشور ایران بودند و فضایل آنان بر هیچکس
پوشیده نیست .

مرحوم دکتر نصر از اشخاص معدودی بود که علاوه بر معلومات پزشکی، دارای نظریات عمیق در تعلیم و تربیت بود، زیرا او هم در ادب فارسی و عربی و هم در فرهنگ جدید اروپائی تبصر و تسلط و استادی داشت و توانسته بود این دو فرهنگ شرقی و غربی و این دو دانش نو و کهن را بهم درآمیزد و نظر خاصی از ترکیب تربیت و تعلیم ایرانی و اسلامی و آموزش و پرورش اروپائی بوجود آورد و آقایان بخوبی می‌دانند که ترکیب این دو فرهنگ و تطبیق آن با سنن و آداب ملی کاری دشوارست و عمق و اطلاعی بسیار می‌خواهد.

فقدان این عنصر شریف که از معرفت و اخلاق در ترازوی فرهنگ ایران وزنه‌ای بود و نظیر او را کم داریم برای ما بسیار تأثر آورست.

همچنین مرحوم مستشار نیز یکی از رفقای عزیز و دانشمندما و نمونه اخلاقی ایرانیان بود من بانهایت اندوه بی‌زماندگان این دو بزرگوار تسلیت عرض میکنم و زمام سخن را با آقایان دکتر امیر اعلم و بهنیار استاد محترم دانشگاه می‌سپارم.

خطابه جناب آقای دکتر امیر اعلم

امروز بحکم شیخوخت درس، یا قدمت در خدمت، یا سنخیت، فرهنگستان ایران وظیفه‌ای بس سنگین برای من تعیین کرده‌است که بیم دارم نتوانم این مهم را چنانکه باید کفایت نمایم، چه که باید از فقدان یکی از همکاران ارجمند، خواجه تاشان گرانمایه، همکاری که تا چندی پیش چون شمع در جمع اصحاب میدرخشید و دل مردم دور و نزدیک را که پروانه آسا بر گرد او حلقه زده بودند میربود، و مانند چشمه فیاض از علم و هنر آب صافی و گوارا از تشنگان زلال معرفت دریغ نمیداشت اظهار تأسف و نوحه سرائی کنم! افسوس که آن فصاحت و بلاغت و سلاست را که مستلزم سخن رانی در چنین موردست در خود سراغ ندارم، بعلاوه در این محضر شریف که بزرگان علم و ادب کشور فراهم آمده‌اند و هر يك به کم و کیف مراتب زندگانی سراسر شرافت فقید سعید مرحوم دکتر سید ولی الله نصر آگاهی کامل دارند بچیرتم

که چگونه خواهم توانست از عهده این وظیفه بر آیم .
 شادروان دکتر سید ولی الله نصر در سال ۱۲۵۵ خورشیدی در کاشان پای بعرضه
 بوجود نهاد ، روزگار کودکی را در دامان عفت و آغوش مهر و شفقت مادری پارسا که
 بمعنای حقیقی « الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ » کاملاً آشنا بود گذراند ، از همان
 آغاز زندگی بر ابراست هدایت شد و تادم و ایسین سرمویی از آن منحرف نگردید
 پناك آمد و پناك زیست و پناك رفت .

تحصیلات ابتدائی را در کاشان ، و متوسطه را در طهران ، زیر نظر دقیق پدر
 بزرگوارشان (مرحوم میرزا سید احمدخان نصرالاطباء) که یکی از مشاهیر پزشکان
 وقت کشور بودند بانهایت تأمل و عمق بیابان برد و چون آرزوی خدمت بنوع از همان
 ابواب کودکی در دلش پرورش یافته بود حرفه مقدسه پدر را انتخاب کرد و وارد بخش
 پزشکی مدرسه دارالفنون سابق گردید و سالیان دراز در برابر دشواریهای تحصیل
 فن جلیل طب عاشقانه سینه سپر کرده باموفقیت تام بمقام دکتری نائل آمد .
 علاوه بر معلومات پزشکی عشقی سرشار بعلوم قدیمه و حکمت داشت و در علوم و
 فنون عربیت و فقه و اصول و فلسفه سرآمد اقران بود ، باغلب زبانهای بیگانه
 مخصوصاً بزبان فرانسه بخوبی آشنائی داشت .

در سال ۱۲۷۷ شمسی وارد خدمات دولتی گردید ، نخست در همان بخش پزشکی
 دارالفنون که سالها در آن سمت دانشجویی داشت با کمال استحقاق بر کرسی استادی
 نشست . دوست دانشمند ما برای دانشجویان تنها معلم و استاد دانش پزشکی نبود
 بلکه در هر جلسه درس علاوه بر رموز فنون پزشکی بسیاری از نکات دقیقه اخلاقی را
 شرح و بیان میفرمود . دانشجویان برای حضور در درس استاد بر یکدیگر سبقت
 می جستند و همواره از پایان یافتن ساعت درس متأسف بودند زیرا او مطالب معضله
 علمی و فنی را بایبانی روشن و عبارتی ساده و شیرین چنان شرح و بسط میداد که
 آنرا در لوح حافظه دانشجویان نقش میبست و حجرات دماغی و دستگاہ شنوایی
 شنوندگان گفتارش متلذذ میگردید ، در سر درس آن پزشک دانشمند بود که بخوبی
 دیده و فهمیده شد که چگونه :

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه بمکتب آوزد طفل گریز پای را
 بایماران چه در مطب و چه در عیادت‌ها بالطف و مهربانی پدرا نه رفتار میکرد
 سخت‌ترین بیماران از دیدار آن پزشک عالم‌مقدار خوش رو و خوش گفتار درد و آلام
 خود را فراموش میکردند و باسخنان شیرینش که در تقویت روح و افزایش نیرو و
 رفع نگرانی خیال حقیقهٔ اثری سحرانگیز داشت بهبودی خویش امیدوار میشدند.
 بیماران بی‌بضاعت را با کمال لطف می‌پذیرفت و در حدود توانایی از همراهی‌های
 مادی دریغ نمیداشت، این حس نوع پروری از برجسته‌ترین صفات مرحوم دکتر
 نصر بشمار میرفت و بهمین سبب در روز وفاتش چشمان اشک آلود و دلهای افسرده
 بیستگان نزدیک و دوستان صمیمی آن مرحوم منحصر نبود.

مرحوم دکتر طیبی حافظ، ناطقی فصیح، ادیبی بی‌نظیر، مأموری وظیفه
 شناس، استادی مهربان، پدری فداکار، و دوستی صدیق و وفادار بود.

صفات خداشناسی و میهن‌دوستی و نوع پروری آن مرحوم منکری نداشت
 و با اینهمه در باطن بمراتب برتر و والاتر از آن بود که از ظواهر حالش هویدا
 میگردد، در برابر خواست خدا همیشه سر تسلیم و رضا در پیش داشت و شکایتی
 نمیکرد، چنانکه در مدت مدیدی (تقریباً دو سال) که آن مرد عالیجناب در نتیجهٔ
 تصادم با دو چرخهٔ بستر افتاده بود دردها کشید و رنجها برد ولی همواره سپاسگزار
 در گاه احدیت بود.

مرحوم دکتر نصر در هنگام ادای وظیفه اگر دچار تأثرات و تألمات درونی
 هم بود آن را بکلی مستور داشته باروی باز و لبان متبسم و در همین حال با جدیت
 تمام بانجام و وظیفه‌ای که برعهده گرفته بود همت می‌گماشت، تا در برابر کشور
 و ام‌روزانهٔ خود را و جداناً پرداخت نموده و برای جوانان عموماً وزیر دستان خود
 خصوصاً سر مشق عملی داده باشد.

جای شبهه نیست که مرحوم دکتر نصر در آن رفتن ازین جهان گذران حسرتی
 باخود نبرد، و روان یا کش در پرواز از تن نگرانی نداشت زیرا وظیفهٔ بندگی
 و انسانیت را در مدت حیاتش در پیشگاه پروردگار و در برابر میهن و خانواده و

دوستان و هموعان خود از روی عقیده و ایمان و صداقت و فداکاری تا آنجا که برای
یک نفر انسان حقیقی مقدور و میسر است بجا آورده بود، ای کاش مانیز در آن دم
که جرس فریاد بر بندید محمل‌ها را بر آورد مانند آن مرحوم بتوانیم بدون حسرت
چشم بر بندیم و این دنیای دنی را وداع گوئیم.

مرحوم دکتر نصر در سال ۱۳۲۴ قمری بنماینده کمی دوره اول مجلس شورای
ملی انتخاب شد و از آن تاریخ بی‌محدود بترتیب، ریاست مدرسه سیاسی، ریاست محاکمات
وزارت مالیه، ریاست ثبت اسناد، معاونت وزارت دادگستری، ریاست دانشکده
پزشکی، ریاست اداره کل معارف، کفالت وزارت فرهنگ، مدیریت کل آن وزارت
را یافت و تا پایان عمر همین سمت را داشت.

تا یکی دو سال پیش که دوست بزرگوار ما با آن سیمای نجیب و چشمان
کنجکاو و پیشانی بلند و لبان متبسم و نگاه نافذ در همین فرهنگستان و در میان ما
جای داشت، از هر موضوع که سخن میرفت همیشه رشته کلام بدو سپرده می شد
با بیانی آرام و شمرده، و عباراتی ساده و بی پیرایه، و استدلالی منطقی و معقول، و
استعارات و تشبیهاتی بدیع و دلکش، و کنایاتی نغز و شیرین عقائد خود را اظهار
میداشت، این آراء و عقائد باندازه‌ای باقوام و پخته و سنجیده بود که هر کس بی
درنگ درمی یافت از منبعی نزار از علم و هنر و مخزنی مالا مال از تجربه و تحقیق
مایه و نیرو میگیرد.

مرحوم دکتر نصر چنانکه ذکر شد نه تنها در فنون پزشکی متبحر بود بلکه
در هر مجلسی از هر در که سخن در میان می‌آمد چون پهلووانی تازه نفس که بانواع
فنون و رموز کار آشنا باشد میدان داری میکرد و در دخول و خروج مطلب و در
دقایق و مضایق چنان شیرین کار و چابک بود که گویی همه را را در همان رشته یا
فن خاص بی‌بحث و تحقیق و استقصا گذرانده است.

خبسته نوفنونی رهنمونی که در هر فن بود چون مردیک فن
در یکی دو سال اخیر هم که بواسطه حادثه ناگوار استخوان رانش شکست و
زمین گیر شد خانه‌اش مطاف اهل ذوق و ادب و مقصد دانش پژوهان بود، دوستان

و باران گروه گروه بستر او را در میان می‌گرفتند و او با همان سیمای آرام و خندان که از ضمیری آرام و خندان و طبعی عالی و قلبی مطمئن حکایت میکرد مانند روزگار تندرستی از هر دری سخن میراند و با حکایات ادبی شیرین و امثال و شواهد تاریخی و داستانهای شورانگیز عشقی و بحثهای علمی و فلسفی نمیکذاشت عیادت کنندگان دل آزرده و ملول بنشینند. آهنگ مطبوع سخنان شمرده اش در گوش شنونده کار سحر و جادو میکرد و باندازه ای خاطر را مشغول میداشت که کسی بگذشت ساعت و زمان متوجه نمیشد و بقدری ملاقات و دیدار او شیرین و گوارا و خوش آیند بود که صحبت با او کمترین ملالت و زحمتی ایجاد نمیکرد.

راستی، اگر تابش خورشید علم و اخلاق را از پیکر آدمی بر گیرند و او را از پرورش یافتن در پرتو آن محروم سازند جسمی تیره و کدر بجای خواهد ماند که پیشیزی ارزش ندارد. همیشه ایست که زیر دیگ را بشاید و مرداری است که زاغان و کرکسان رایباید.

آنچه این جسم خاکی تیره را روشن و نورانی می‌نماید و بشرزمینی را فرشته آسمانی میکند بی‌شک علم و اخلاق است، این کیمیای سعادت بمس هر وجودی که برخوردار آن را زرناب سازد، دوست عزیز هنرورما از جمله مردم نادری بود که خیره تن و جانش باین کیمیا عجیب بود و در حقیقت وجود او کیمیائی بود که باهر وجودی تماس پیدا میکرد آنرا مانند زرناب پاک و گران بها می‌ساخت.

من آنچه را که در این وجود نازنین (که اکنون مقدرات از دست ما رفته است) مورد توجه قرار میدهم، نه مقاماتی را که طی کرده و نه علم و هنر او بود، بلکه صفات معنوی و ملکات فاضله، و بعبارت ساده‌تر، اخلاق او بود. خلقی که پاکیزه تر از برگ گل و صافی تر از قطره شبنم بود، و دل ارباب نظر و اصحاب بصیرت را در دام مبارک همین اخلاق عالی صید و قید کرده بود.

چنانکه اشاره کردم گمان نمیکنم کسی خبر مرگک نصر را شنیده باشد و اندوهگین و مغموم نشده باشد، در این روزگار که جانی در گرو نانی است و بوی خون گرم و آهن گداخته سرها را بدوار انداخته بسیار نادر و دشوار است که کسی

هفتادسال عمر کند و از این مدت پنجاه سال در کار باشد و در جریان امور فرهنگی و اداری و اجتماعی روز و شب بگذراند، و با این آدمیزاد گان نازین جان که بقول سنائی بدانگی خدای نام و بیانگی ضعیف کام می شوند معاشرت نماید و با کیفیات و مقتضیات متفاوت مواجه نماید و سرانجام ازین همه هیاهو و غوغا با آبرو و نیکنام و عزیز و محترم بیرون بیاید و همان مردم از رفتنش متأسف شوند و بر مرگش دریغ و افسوس خورند.

دکتر ولی الله نصر بی شك یکی ازین نوادر روزگار بود که در تمام دوران ریاست و کار خود باخلق خدا برفق و مدار اسلوك نمود، و اگر برخلاف حقیقت گفته شود، باری از دوش مستمندی برنگرفته بی شبهه بدوش کسی باری نگذاشته است. این نیک مرد آیین مردمی و انسانیت را ازبر بود و در گفتار و کردار خود گامی خارج از این آیین برنمیداشت، امروز که دست مرگ گل وجود او را از شاخسار حیات چیده و در زیر خروارها خاک نهفته است و کرد و غبار اغراض فرو نشسته و محیط بانظر درست و پاک برای حکومت مهیا می باشد، می بینیم کسی نیست که برزند گانی سراسر پاک و پرافتخار او خرده ای بگیرد و یاصفتی از صفات او را سزاوار سرزنش یابد بلکه عموماً از مرگ او بحقیقت متأثر می باشند.

زهی حالت نیک مرد سخن نمانی و مطالبی که مرگش به از زند گانی بود

باری، دوست و همکار ارجمند ما پایه علم را با مایه اخلاق آبرو میداد، و چنانکه معروض داشت بسیار رؤف و حساس و مهربان بود شنیدن ناله بیچارگان و دیدن چهره مستمندان در محیط ضمیر او توفان بر میانگیخت و تا از سرچشمه ملاحظت و مساعدت بر آتش درو نشان آبی نمیزد از پای نمی نشست، عناوین پر زرق و برق اداری و مقامات با طنطنه و طمطراق اجتماعی او را مغرور و غافل نمی نمود. دکتر نصر مردی خداپرست و معتقد بمبادی و اصول و پایداری بند رسوم و قیود معقول مذهبی و اجتماعی و خانوادگی بود با فقدان او فرهنگستان ایران کارمندی شایسته، فرهنگ کشور عنصری شریف، عالم پزشکی ایران پزشکی دلسوز و غمخوار، و کشور ایران مردی خدا پرست و میهن دوست از دست داد!

درخانمه سخن برای آن مرحوم رحمت خدا و برای بازماندگان بخصوص برای برادران جلیل القدر او صبر و شکیبایی مسئلت می نمایم، و از حضار محترم که در راه قدردانی از خدمتگزاران حقیقی فرهنگ قدم رنجه داشته برای شرکت در سوگواری مجلس ما رامفتخر داشته اند - بنام فرهنگستان ایران - سیاستگزاری میکنم.

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اثر طبع آقای تقی بینش

از تو ای آسمان کز رو آه	وز تو ای چرخ کوژ و او ییلا
راستان را ز چپستی دشمن	کثر روانرا چراستی همراه
بشکنی از چه اهل دل را دل	این روش از چه باشدت دلخواه
از چه فرهنگ را نمودی باز	دیده کلگون ز اشک و جامه سیاه
در عزای بزرگ دانشمند	آن در اقلیم علم و عرفان شاه
ولسی الله نصر دکتر راد	بر سپهر هنر درخشان ماه
که نرفتش خطا زدست و زبان	ره در اندیشه اش نیافت گناه
گشت جمعی ز نور تربیتش	رهرو راه راست از بیراه
بود تهذیب خلق خلقش کام	نه نظر داشت او بمال و نه جاه
پاک زادو بزیست پاک و بمرد	پاک، بر این خدای پاک گواه
سزدار جای اشک خون گرید	دیده بر این فقید، طاب نراه
از دل خاک شاید از این داغ	لاله روید همه بجای گیاه
گفت بینش چوزو بپرسیدم	سال تاریخ این غم جانکاه
خواهی ارسال این مصیبت را	بیت ذیلت از آن کند آگاه
لیک از الله آنچه ملفوظ است	و آنچه مکتوب از شمارمکاه
« شده ملحق بجنّت اعلیٰ »	« بعلی ولی ولسی الله »
« سیصد و بیست و چار بعد هزار	« شب سه شنبه سی ز بهمن ماه

اثر طبع آقای محمد علی ناصح

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اندرین گیتی که گوئی عرصه شور و شرست
 آهن و آسایش بنزدیک خرد نا باورست
 لاله این بوستان خونین دلست و داغدار
 نیز گلبن را خلیده خارها در پیکر است
 گر گل صدبرگه بی برگست از آسیب خزان
 در بهاران زرد روئی سر نوشت عبهرست
 خون دانایان ز شاخ تانک بیرون داده خاک
 خون خورد نادان و پندارد میش در ساغرست
 عمر خواهد گول و او را آخته بر روی تیغ
 عیش جوید جاهل و بر حنجر وی خنجر است
 ساز گیتی سخت نا سازست و اندر بزم دهر
 نوحه ماتم بگوش از لحن این خنیا گریست
 میرسد بانگ لعل الموت و ابنو الخراب
 از در و دیوار لیکن گوشت ای مسکین گریست
 پاس خود میدار از کید سپهر لاجورد
 دیده بگشا کانش پنهان درین خاک گریست
 فتنه بی زینهار اندر کمین خاص و عام
 آتش افروخته بر خرمن خشک و ترست
 هست یکسان پیش وی کاخ شه و کوخ گدا
 مرگه بنیان کن که در جنبش چو باد صرصرست
 عاقبت از خاک سازد بستر و بالین زخشت
 هر کرا بالین ز دیا بیا پرندین بسترست

گر تو دارای جهانی هم نه ایمن زمرگ
کاندرین ظلمات در ماند هم ار اسکندرست
در نهانگاه عدم گردد گریزان زین مضاف
پادشه را گر ز مشرق تا بمغرب لشکرست
مهر عالمتاب کایدون نور گستر بر زمین
اختر شبگرد کانک بر فلک بازیگرست
ناظر کوچ کی و خاقان ازین وحشت سرای
شاهد ویرانی قصر حیات قیصرست
گر بصورت هست مرگ عامی و عارف یکی
چون بمعنی بنگری این دیگر و آن دیگرست
مرگ نادان چیست کومرده است هم درزندگی
ماتم جانگاه مرگ مردم دانشورست
این درخت بارور آرایش ، باغ وجود
وان سزای سوختن چون چوب بی برگ و برگ
نیست کشور زنده جز باجان دانش زین سبب
مرگ دانا از شمار عقل مرگ کشورست
هست آری ماتم دکتر ولی الله نصر
جانگزا داغی که از حد شکیب آنسو نرست
داغها دیدیم لیکن بر نیاوردیم آه
آه کاین داغ روان فرسای داغی دیگرست
با چنین غم نایدش غمهای دیگر پیش چشم
گرچه خاطر لحظه از دستبرد غم نرست
مرد دانشمند و دانش مرد با مرگش بلی
مرعرض را جنبش و بود و نمود از جوهرست
جان دانا در غمش جا داشت گر نالید زار
چشم دانش گردین سوگست گریان درخورست

هان کجا رفت آن خطیب مفلق سحر آفرین
 باچه شد آن ژرف دریا کش فصاحت گوهرست
 آن سخن گستر که در گفتار وی فکر بدیع
 چون روان بخشی بطبع آب حیوان مضمهرست
 بر ثریا داده فکرش فضل را جای از ثری
 کرده پهلوی سخن فربه بکلك لاغرست
 نیکجوئی نیکخو روشندلی پرهیز کار
 کز مبارك دوده فرخنده پیغمبرست
 کشته از مرگ آن زبان خاموش و در تباری مفاک
 نک نهان آن گوهر افشان قلزم پهناورست
 در حجاب باختر بنهفت روی آن آفتاب
 کز ره تحقیق علم باختر را خاورست
 چرخ را دیدی کزین ماتم بود نیلی لباس
 بر زمین بنگر که او را خاک ماتم بر سرست
 ☆☆☆

هان بمرگ این سخن گستر سخن کوتاه کنم
 کاندین غم نطق حیران و بلاغت مضطرست
 از حساب سال شمسی « آه آه از داغ نصر »
 در شمار آور که سال مرگ این دانشورست
 وز بی تاریخ شمسی هم « ز داغش آه آه »
 بر شمر کاین بی کم و افزون شماری دیگرست
 هم بتاریخ مسیحی چون فزود (اندوه و آه)
 گوی این محفل بمرگ خواجه بی زیب و فرست
 در نعیم قرب یزدان شادمان بادش روان
 گرچه ما را دوریش بر دل فروزان آذرست

مرحوم حسنعلی مستشار

تند باد اجل ز شاخ حیات ریخت چون برگت مستشار الملک
بای بیرون نهاد و گفت «سنا» «آه از مرگ مستشار الملک»
جلال همایی «سنا»



خطابه آقای بهمنیار استاد دانشگاه

پیش از آنکه بعرایض خود بپردازم از آقایان محترم که دعوت فرهنگستانرا پذیرفته و این مجلس را که از طرف آن مؤسسه بیاد دو تن از اعضای پیوسته اش که اخیراً در گذشته اند انعقاد یافته است شرف حضور بخشیده و ارزانی داشته اند بنام فرهنگستان و از طرف اعضای آن سپاسگزاری میکنم.

تشکیل این گونه مجالس تذکر تنها برای تجلیل رفتگان نیست بلکه یک منظور از آن و بلکه منظور اصلی از آن تشویق بازماندگان است که طریقه مرضیه رادمردان گذشته را پیروی کنند و بتصور اینکه در جامعه قدردان و قدرشناس وجود ندارد از کسب فضایل و خدمت بنوع دلسرد و ملول نگردند.

مللی که در زندگی اجتماعی مرام و منظور معین و مشخص دارند بنای آموزش و پرورش اجتماعی خود را براساسی مینهند که آنها را بدان مرام و منظور نزدیک و رفته رفته واصل و نایل سازد و حاصل تشکیلات فرهنگی آنها بوجود آوردن افراد شایسته و مردان تمام کامل عیار است، و بدیهی است که مفهوم شایستگی و کمال در نزد ملل و اقوام مختلف تفاوت دارد و هر کدام بر حسب اوضاع و احوالی که محیط آنها را فرا گرفته و بر حسب آداب و عادات و آراء و عقایدی که دارند مرد شایسته و تمام را بنوعی خاص تصور میکنند.

در نزد ما ایرانیان مرد تمام و کامل عیار کسی است که دانش و هنر را با مملکت فاضله و حب وطن را با دیانت و تقوی و جدیت در ادای وظیفه فردی و اجتماعی را با شفقت و مهربانی نسبت بابنای نوع و بتعبیر مختصر تر عدل را با احسان توأم داشته و زندگی خود را با این فضایل و محسنات اخلاقی بی پایان رساند.

و یکی از آن مردان شایسته و کامل عیار مرحوم میرزا حسنعلی مستشار عضو پیوسته فرهنگستان است که دوازده روز پیش در پنجاه و یک سالگی دارفانی را وداع گفته و این مجلس بیاد او و یاد مرحوم میرزا دکتر ولی الله نصر عضو دیگر فرهنگستان که هم اخیراً رحلت کرده منعقد گردیده است.

مرحوم حسنعلی مستشار از رجال دانشمند و مذهب الاخلاق این کشور و از کسانی بود که حسب مکتسب را با شرافت نسب جمع کرده مجموعه کمالات صوری و معنوی و دارای شرافت و نجابت فطری و فضایل و معلومات اکتسابی بود.

فقید سعید پسر مرحوم میرزا شفیع مستشار الملک و او پسر مرحوم میرزا حسن خان گرگانی بوده است، جداو میرزا حسن خان ظاهراً نخستین کس از اسلاف اوست که داخل خدمات دولتی شده و در مشاغل خود بکفایت و درستکاری موصوف است.

پسراو مرحوم میرزا شفیع در سال ۱۲۸۵ قمری هجری متولد گردیده و پس از هفتاد و سه سال زندگی در سال ۱۳۳۱ در گذشته است.

مرحوم میرزا شفیع در اواسط عهد ناصرالدین شاه داخل خدمات دولتی شده و تا اوایل عهد احمد شاه بدون اینکه انقطاعی در خدمتش روی دهد مصدر مشاغل مهمه بوده است، ورودش بخدمت بسمت استیفا (مستوفی گری) بود و چون مردی شایسته ولایق و بدرستی و پاک نهادی و نیک اندیشی موصوف و معروف بود مورد توجه و عنایت خاص پادشاه و صدراعظم شده و کارهای عمده از قبیل پیشکاری مالیه خراسان و فارس و خوزستان باو محول گردید و بیاداش لیاقت و کفایتی که در انجام این خدمات از او بظهور رسید بوزارت بیوتات منصوب و بلقب مستشارالملکی ملقب گردید و تا پایان زندگی بر این شغل باقی و مقیم مرکز بود، و با اینکه از وزرا و رجال درجه دوم محسوب میشد در امانت و تقوی و محل اعتماد و وثوق بودن از رجال درجه اول و مورد توجه و عنایت مخصوص بود، و معروف است که مرحوم مظفرالدین شاه بارها گفته است که هر وقت بمشورت با شخص عاقلی امین و محرم محتاج میشوم کسی را از هر جهت طرف اعتماد و واقعا امین و محرم راز باشد بجز مستشارالملک نمیابم.

مرحوم میرزا شفیع مستشارالملک در تربیت اولاد خود جد و جهد و اهتمام بلیغ داشت و مطابق رسمی که بزرگان و اعیان از اوایل عصر اسلامی (قرن دوم تقریباً) تا چندی پیش داشته اند برای تعلیم و تربیت آنها معلم مخصوص (و باصطلاح معروف معلم سرخانه) تعیین و انتخاب کرده بود و فرزندش حسنعلی مستشار مقدمات علوم را نزد معلم خانگی فرا گرفت و بنیروی هوش و استعداد فطری در زمانی اندک در فنون ادب فارسی و عربی و حساب هندسه و سیاق سرآمد اقران و امثال گردید و بتحریرك عشق و علاقه فطری که بادبیات داشت از همان اوقات بمطالعه و قرائت کتب نظم و نثر فارسی و عربی پرداخت و بسیاری قصائد و قطعات منظوم استادان شعر را حفظ کرد و چنانکه میدانیم حفظ اشعار مخصوصاً اشعار عربی در آن عهد هنر و فضیلتی مهم و میزان تجصیلات جوانان و مایه سربلندی و سرافرازی آنها در نظر همگنان

بود. مرحوم مستشار در ضمن تحصیلات بفرارگرفتن قواعد و اصول خط نیز اشتغال داشت و معلم او در خط ظاهراً استادی بوده است که هنوز در قید حیات و معروف بادیب و پیرمردی هشتاد ساله و زنده دل است.

مرحوم مستشار پس از فراغ از تحصیل مقدمات عربی و فارسی در صدد تحصیل معلومات تازه و زبان فرانسه برآمد و در دو مدرسه آلیانس و سن لویی بفرارگرفتن این معلومات مشغول شد و در این رشته هم چنانکه میبایست ترقی محسوس یافت و مخصوصاً فرانسه را طوری خوب فرا گرفته بود که مانند و بلکه بهتر از کسانی که در خود فرانسه تحصیل کرده بودند بفرانسه چیز مینوشت و بارها اتفاق افتاده است که بر نوشته فرانسوی اشخاصی که بفرانسه دانی شهرت تمام داشتند خرده های ادبی که مورد قبول و تصدیق طرف بود میگرفت.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۴ قمری متولد شده و در زمان وفات پدر هفده ساله بود و چون بزرگترین پسر بود سرپرستی خانواده بر عهده او قرار گرفت و در نتیجه اوضاع و احوالی از قبیل اداره خانواده پر جمعیت پدر در مدت چندین سال بدون داشتن شغل رسمی و حقوقی که تا حدی جبران مخارج را بکنند و دیگر مزاحمت کسانی که معاششان از زحمت تراشی برای وراثت مردگان ثروتمند میگذشت و وسیله کارشان ادعای طلب و سند سازی و سند دزدی و کشانیدن وراثت جوان و کم تجربه بمحاکم شرعی و عرفی بود (در این عصر هم این قبیل اشخاص هستند اما بصورتی متناسب با این عصر کار میکنند) و دیگر آزادگی و جوانمردی فطری مرحوم مستشار که با مفهوم و مفاد - قرار در کف آزادگان نگیرد مال - کاملاً مطابقت داشت و علل و عوامل دیهگر که شرح موجب اطمینان است نتوانست ملک و مال پدر را از دستبرد حوادث محفوظ دارد و همه را بتدریج از دست داد تا وقتی که ناچار شد خانه پدری را برای پرداخت قرض بفروش رسانده و اجاره تشین شود.

در جریان این احوال و حوادث مرحوم عین الدوله که وزیر داخله بود نظر بسابقه معرفت و خصوصیتی که با مرحوم میرزا شفیع داشت فقید سعید را بخدمت دولتی وارد کرد و ریاست اداره شرف را که معادل مدیر کلّی این زمان است باو محول

داشت و او مدت دو سال مشغول این خدمت بود و بسبب پیش آمدهایی که با مناعت طبع و علوهت و شرافت دوستی او سازش نداشت از این شغل کناره جست و مدتها در گوشه منزل اجاره‌یی بقناعت و مناعت بسربرد و مایه تسلیم خاطرش در این مدت مطالعه کتب ادب فارسی و عربی از نظم و نثر و استفاده از مجالست و معاشرت با ادبا و فضلا و خوانه اش مجمع اهل فضل و ادب بود، تا وقتیکه مرحوم اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر فرهنگ شد.

مرحوم اعتمادالدوله بطوریکه مخالف و مؤالف او تصدیق دارند نخستین وزیر فرهنگی در عصر مشروطیت است که اساس کار خود را بر اهمیت دادن بموضوع تعلیم و تعلم و محترم و مرفه الحال داشتن معلمان از هر درجه و طبقه، و جلب و تشویق مردمان فاضل و دانشمند بخدمت فرهنگ گذارده بود و برای محترم نمودن فن تعلیم که تا زمان او شغلی حقیر و ناچیز محسوب میشد مخصوصاً سعی داشت که فضلا و دانشمندانی را که از طبقات محترمند بخدمت تعلیم بگمارد، و بهمین نظر در صدد برآمد که از وجود مرحوم مستشار استفاده کند و آن مرحوم را در چندین جلسه ملاقات و مذاکرات بداخل شدن در خدمت فرهنگ بسمت دبیری راضی ساخت، و این در سال ۱۳۰۸ شمسی بود. سالی که بنده نیز از وزارت دادگستری بوزارت فرهنگ منتقل شدم.

مرحوم مستشار در این شغل تازه از همان ابتدا مانند دبیر و استادی آزموده که سالها تدریس کرده باشد بانجام وظیفه پرداخت و مراتب فضل و دانشمندی او که جز خواص دوستان و معاشران او بر آن اطلاع نداشتند بنای بروز و ظهور گذارد و در مجامع فرهنگی و در نظر فرهنگیان استادی عالی مقام شناخته شد، تا سال ۱۳۱۰ شمسی که اعلی حضرت همایونی که در آن وقت ولایت عهد داشتند برای تحصیل عازم اروپا شدند و مقرر بود که یک نفر از فضلا برای تعلیم و تدریس فارسی و عربی ملتزم موکب ایشان باشد.

مرحوم اعتمادالدوله در انتخاب اشخاص برای کارهای فرهنگی دقت نظر خاص داشت و برای هر شغل سعی میکرد مناسبترین شخصی را که از عهده آن شغل برآید

انتخاب کند و از همان ابتدا نظرش بجانب مرحوم مستشار معطوف و متوجه گردید و اغلب این حسن انتخاب را پسندیدند و تمجید کردند زیرا مرحوم مستشار علاوه بر کمال مهارت در ادبیات فارسی و عربی خطرا هم بسیار خوب مینوشت و میتوانست معلم خط هم باشد و از همه جالب توجه تر اینکه وزیرزاده و آداب و رسوم در باری آشنا بود، بالجمله فقید سعید بدین سمت انتخاب شد و بهمراهی موکب ولایتعهد روانه اروپا گردید و مدت پنج سال در اروپا بانجام وظیفه‌یی که بمعده اش محول شده بود پرداخت و در انجام این وظیفه هم لیاقت و شایستگی کافی بخرج داد و نکات ودقایقی را که در تدریس و تعلیم ولیعهد آن زمان و پادشاه این زمان باید رعایت نمود بوجه کامل رعایت مینمود و دانشجوی شاهانه در نتیجه مساعی آن مرحوم نه تنها در ادبیات فارسی و عربی بلکه در حسن خط نیز ترقی نمایان و محسوس کردند و خدمات او بحدی مستحسن و مقبول افتاد که چندین بار از دفتر مخصوص شاهنشاهی تقدیر نامه بنام او صادر و یکی دو مرتبه هم مبلغی بعنوان انعام برای او فرستاده شد و همه میدانیم که رضاشاه مرحوم تاچه حد از تحسین و تقدیر کارهای خدمتگذاران خود داری داشته است.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۵ بهمراهی موکب ولایتعهد بایران و طهران برگشت و والا حضرت آن زمان که نهایت علاقه و محبت را نسبت باو داشتند او را در دربار نگاه داشتند و از آن تاریخ تا زمان وفات از رجال محترم دربار شاهنشاهی و مورد لطف و عنایت و توجه خاص اعلیحضرت همایونی بود و در ظرف همین مدت بود که در دوره دوازدهم و سیزدهم مجلس شورا بنمایندگی از طرف مردم طهران انتخاب شد و باز در همین مدت بود که فرهنگستان ایران او را بسمت عضویت دایم و اصلی انتخاب کرد.

مرحوم مستشار مؤدای اطلبوا العلم من المهدالی اللحد را کاملاً پیروی میکرد و چنانکه اشاره شد بمطالعه آثار ادبی عشق و علاقه مفرط داشت، در ایام انزو او فراغ از خدمات رسمی که قسمت اعظم زندگانی کوتاه آن مرحوم را تشکیل میدهد و در ایام اشتغال بخدمت رسمی هم هر وقت فراغ مییافت تنها اشتغال و یگانه مانده و خاطرش مطالعه و خواندن آثار شعرا و نویسندگان درجه اول بود و

سری بلکه با دقت کامل و تأمل در نکات و دقایق سخن و کوشش در حل مشکلات و تصحیح خطاها و اغلاط بود. از خدمات ادبی او جمع آوری اشعار فرخی و ترتیب دیوان کامل آن شاعر نامی است، اشعار فرخی چنانکه میدانیم بطور کامل جمع نشده بود و دیوان مطبوع و معروف او منحصر بنسخه بسیار ناقصی بود که بیش از نلک بلکه ربع اشعار فرخی را نداشت و از این گذشته طوری پر غلط و مشوش بود که استفاده از آن حتی برای اهل ادب دشوار بلکه ممتنع بود، مرحوم مستشار بجمع آوری اشعار آن شاعر شهیر همت گماشت و اشعار او را از قصیده و غزل و رباعی و قطعه از نسخه های مختلف خطی و از جنگها و مجموعه ها و حتی اشعار مفردة (تک شعرهای) او را که در فرهنگ اسدی و نظایر آن بطور استشهاد یاد شده بود جمع آوری و بترتیب حروف قافیه مرتب و منظم کرد و نخستین نسخه کامل آنرا بخط مرحوم عبرت بوجود آورد، و همین دیوان بود که مرحوم عبدالرسولی از روی آن برای خود استنساخ کرد و در ایامی که مرحوم مستشار در اروپا بود بچاپ آن اقدام کرد. مرحوم مستشار در تصحیح و حل مشکلات اشعار خاقانی و بعضی شعرای دیگر و در جمع آثار برخی از شعرای متأخر نیز از قبیل سروش و صبا و شیبانی تا برسد بشوریده شیرازی رنج فراوان برده و نسبت بکتاب نشر فارسی که بخوبی سبک انشاء ممتاز بود از تاریخ بیهقی گرفته تا منشآت قایم مقام نیز همین گونه توجه رامبذول میداشت، و در نتیجه ممارست دایم و مطالعه مستمر در سخن شناسی ذوق و قریحه مخصوص پیدا کرده بود و کمتر کسی را دیده ام که مانند او و بسرعت انتقال و لطف ادراک او بدقایق نظم و نثر متوجه گردد.

مرحوم مستشار طبع شعر نداشت و شعر نمیگفت لیکن نشر فارسی را بسیار صحیح و سلیس می نوشت و درستی و روانی انشاء را بازیابی و حسن خط نوام ساخته بود، و از آثار نشری که از خود بیاد کار گذارده ترجمه افسانه بی تاریخی است که از فرانسه بفارسی نقل کرده و گاهی بعضی صفحات یا قطعات آنرا برای ما میخواند و الحق انشایی متین و صحیح دارد که جویندگان دانش و طالبان حسن انشا را نه و سر مشقی خوب و قابل تقلید و پیروی است و در صدد بودم که نمونه بی از آن کتاب را

ضمیمه این اوراق کنم و برای اطلاع آقایان محترم از سبک انشای فارسی آن مرحوم در اینجا بخوانم، لیکن تقاضای پیدا کردن و در دسترس این بنده گذاردن کتاب از بازماندگان مصیبت زده آن مرحوم بی موقع و زشت مینمود و بدین نظر صرف نظر نکردم، و امیدواریم که بازماندگان آن مرحوم برای زنده داشتن نام او بطبع و نشر آن اثر اقدام کنند.

یکی از نتایج عشق و علاقه مفراط فقید سعید با آثار ادبی سعی و اهتمام او در بدست آوردن کتب و رسایل نشر و نظم خوب از آثار متقدمین و متأخرین بود که بیش از آنچه استطاعت مالی او اجازه میداد در تهیه و خریداری و جمع آوری اینگونه آثار و نسخ بذل همت مینمود و بسبب حسن خطی که داشت بکتب و رسایل و قطعاتی هم که از حیث خط ممتاز مینمود عشق مخصوصی داشت و در خریداری و جمع آوری آنها نیز بی اختیار بود.

بزرگترین موهبتی که خداوند بمرحوم مستشار عطا کرده بود ملکات حمیده و اخلاق فاضله از صدق و صفا و حسن عهد و وفا و دیانت و تقوی و راستگویی و درستکاری و علو همت و مناعت طبع و حسن معاشرت و لطف محاورت و محاضرت بود که هر کس را بیک یا دو جلسه ملاقات و مصاحبت فریفته و مجذوب میساخت.

بمال دنیا و مراتب و مقامات دنیوی بچشم بی اعتنائی و تحقیر مینگریست و از طرز رفتار و ظاهر احوالش بخوبی محسوس و نمایان بود که این بی اعتنائی و تحقیر نه از روی تکلف یا تصنع بلکه امری کاملاً فطری و طبیعی است.

دیگر از صفات ممتاز او مناعت طبع عجیبی بود که در هر مورد از او دیده میشد در این صفت بقدری مبالغه داشت که گاهی مورد ملامت خویشاوندان و درستان نزدیک خود میشد، از مناعت طبع او همچنین از بی اعتنائیش بمال و جاه دنیوی حکایات متعددی شنیدنی دارم که بعضی آنها را خود ناظر و شاهد واقعه بوده ام و بملاحظاتی از بیان آن خودداری میکنم.

در اقبال و ادبار دنیا مصداق المؤمن کالجبل لا تحرکه العواصف بود که هیچگونه تغییری در احوال یا طرز معاشرتش بادوستان و آشنایان پیدا نمیشد بعد از آنکه

املاك و خانه موروث را از دست داد از فروش خرده ریزها که برایش مانده بود مبلغی معتنابه تهیه و بامید انتفاع با آن مبلغ معامله‌ی کرد و بجای انتفاع بشرحی که بیانش مایه طول کلام است تمام آن مال و در واقع آخرین دینار از ثروت پدری را باخت (مقصودم باخت در معامله است) و روزی که خبر آن ضرر باو رسید طوری آرام و بحال عادی می‌نمود که گویا هیچ حادثه و واقعه‌ی درزندگیش روی نداده است.

اعلیحضرت شهریارى نسبت بمرحوم مستشار لطف و مرحمت خاص داشتند و هر گونه درخواستی از پیشگاه ایشان میکرد با آن جود و سخای فطری که دارند مورد قبول میشد چنانکه برای بسیاری اشخاص از پیشگاه ملوکانه استدعاها کرد و مورد قبول شد، و باوجود این برای بازماندگانش جز مقدراری کتب فارسی و عربی و فرانسه که در مدت عمر تهیه و کتابخانه مختصری از آنها ترتیب داده باقی نگذاشته است، و ما امیدواریم بلکه یقین داریم که اعلیحضرت شهریارى لطف و عنایتی را که بآن مرحوم داشتند در حق اولاد و دیگر بازماندگان او که سرپرستی جز عنایات شاهانه ندارند مبذول خواهند داشت، و فرزندان آن مرحوم که همگی شایسته و لایق والود سربابیه را مصداقی ظاهر و باهرند در پرتو تربیت ملوکانه بتحصیل علم موفق و هر طوری که پدر مرحومشان آرزومند بود بترقیات عمده نایل خواهند شد.

دیگر از صفات آن مرحوم بی‌اختیاری در مساعدت و معاونت دیگران بود، برای بعض اشخاص در مقام توصیف و تعریف لقب و وصف مناسبی جز کلمه خیر نمیتوانیم پیدا کنیم، و مرحوم مستشار بتمام معنی خیر بود، از دیدن بینوایان و محتاجان و از شنیدن شرح حال درماندگان و ستم دیدگان بشدت متأثر و متألم میشد و گذشته از مساعدت مالی که شخصاً باوجود تهی دستی و کمی بضاعت نسبت بآنها مبذول میداشت از توسط و میانجی شدن برای آنها در نزد دیگران خودداری نداشت، و کسی که از فرط مناعت طبع حاضر نبود يك کلمه برای خودش در نزد کسی اظهار کند و باسخنی موهم استمداد و استعانت بر زبان راند در موقعی که پای دیگری در میان می‌آمد بانهایت جرأت و شهامت استعانت و استمداد میکرد و بهترین استفاده‌اش از خدمت دربار که بی‌نهایت بدان خوشوقت بود مساعدت نسبت باشخاص محتاج

بمساعدت بود، درموقع گرانی و قحط بیست هزار تومان از اعلیحضرت همایونی برای اهالی کرگان استدعا و دریافت کرد و تمام این مبلغ را بترتیبی بسیار صحیح بمصرف خریداری گندم و آرد و تهیه نان برای اهالی آن سامان رسانید، نوبت دیگر مقدار بسیاری برنج برای فقرای محله خود درخواست و دریافت و میان آنها بشکلی آبرومند تقسیم کرد.

سخن کوتاه کنم، فضایل اخلاقی مرحوم مستشار بیش از آن بود که بیک مجلس و دو مجلس بتوان شرح داد، و هر قدر از محامد اخلاق و صفات و مراتب فضل و معلومات آن مرحوم بیشتر بگویم آقایان محترم را از فقدان وجود عزیزی مانند او متأثرتر و متألمتر میسازم، در فضل او همین بس که جایش در دربار همایونی و در فرهنگستان و در مجامع علم و ادب بطوری مشهود و نمایان خالی مانده و همچنان خالی خواهد ماند.

فرهنگستان ایران بفوت آن مرحوم یکی از بهترین و شایسته ترین اعضای خود را از دست داده و از این جهت نهایت تأثر و تألم را دارد، و بانهایت تأسف و اندوه بازماندگان آن مرحوم مخصوصاً آقای سرهنکک مستشاری معاون محترم شهربانی را تسلیت میگوید و آنها را پس از لطف و عنایت الهی بمراحم بی دریغ اعلیحضرت همایونی امیدوار میدارد.

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی